

مشکل، فرهنگی است تا اقتصاد

از مادران باردار و شیرده نیز به خوبی صورت می‌گیرد. بدین صورت که با گروه‌های جهادی درمانی این توافق صورت گرفته است که مادران باردار و شیرده در اولویت خدمات دندان پزشکی قرار گیرند و تا چهار عمل رایگان را دریافت خواهند کرد. البته که باید به نقش اثرگذار گروه‌های مردمی و فداکاری افراد داوطلب هم اشاره کرد. برای مثال پیداشدن مجموعه‌ای که برای مادران شیرده به ویژه دارای چند فرزند، در طول هفته، تعدادی وعده غذای گرم تدارک ببیند یا مجموعه‌هایی که بتوانند چند ساعت در هفته به رایگان به نگهداری و مراقبت از فرزندان بپردازند.

یکی از نقاط عطف فعالیت‌های این گروه ۱۰ نفره، جلوگیری از ۴۸ مورد سقط جنین فقط در هشت ماه گذشته است. برزنونی معتقد است بسیاری از سقط‌ها، نه از روی بی‌رحمی، بلکه از سر ناآگاهی رخ می‌دهد. فعالیت و حمایت این گروه با به دنیا آمدن نوزادان به پایان نمی‌رسد. نوزادان بسته به شرایط خانوادگی از شش ماه تا یک سال پس از تولد تحت پوشش و حمایت این گروه جهادی قرار خواهند گرفت. این مجموعه تا به حال بیش از ۱۵۰۰ بسته شیر خشک تهیه و بین خانواده‌های کم‌برخوردار دارای نوزاد توزیع کرده است. همکاری این گروه با دیگر گروه‌های جهادی برای حمایت

پوشش‌هایی از دل محله، برای دل خانواده‌ها



برزنونی آرام می‌گوید: بله، راست می‌گویند. این کارها وظیفه دولت است. ولی وقتی وعده‌ها روی زمین مانده، وقتی مادر برای یک وام کوچک باید چند ماه دوندگی کند، یا قیمت پوشک سر به فلک می‌کشد، من نمی‌توانم فقط نگاه کنم. یکی از همین خلأها باعث شد که پوشش «از کارخانه به خانه» راه‌اندازی کنند؛ طرحی برای تأمین پوشک نوزاد با قیمت مناسب؛ «واسطه‌ها را حذف کردیم. خرید مستقیم از تولیدکننده. مردم هم استقبال کردند چون دیدند صداقت داریم و کالای خوب با قیمت مناسب می‌رسانیم به دستشان».

برزنونی فقط یک کنشگر فرهنگی نیست؛ او بلد است چگونه با مردم حرف بزند. از دل محله حرف‌هایشان را بشنود و دست روی نقطه ضعف‌ها بگذارد. به گفته او «تغییر از جایی شروع می‌شود که مردم خودشان به این نتیجه برسند باید کاری کنند». یکی از همان جاها، محله طبرسی شمالی بود؛ محله‌ای با بافت سنتی، کوچه‌های تنگ و خانه‌هایی که هنوز صدای بازی بچه‌ها در حیاط‌هایش شنیده می‌شود. می‌گوید: در محله طبرسی شمالی هنوز خلق و خوی مردم مثل قدیم است؛ خانواده‌های خوش جمعیت کم نیستند، اما با بدرونی فرهنگ مردم بیشتر کار کرد. گاهی می‌شنویم صاحب خانه‌ای خانواده‌ای را جواب کرده، فقط چون بچه چهارم یا پنجمشان در راه است.

اینجا بود که تصمیم گرفت با تیمش یک پوشش راه بیندازد؛ پوششی برای حمایت از خانواده‌های پرجمعیت؛ «از صاحب خانه‌ها خواستیم هوای این خانواده‌ها را داشته باشند. گفتیم با شرایط ویژه‌تری خانه‌هایشان را در اختیار این خانواده‌ها بگذارند. بعضی‌ها واقعا پای کار آمدند. حتی یکی از مالکان شرط رهن و اجاره خانه‌اش را این گذاشت که «هرچه بچه بیشتر، تخفیف بیشتر!» او اما خوب می‌داند مسیر تغییر، هموار نیست. بعضی‌ها به صراحت به او گفته‌اند این کارها را بگذارد برای دولت.

رؤیاهایی که محقق می‌شود

یکی از مادرها که ۲۲ سال در آرزوی بچه بود، حالا باردار است. آن هم هفت ماهه! خودش زنگ زد و با گریه گفت «زندگی ام داشت از هم می‌پاشید؛ حالا دو ماه دیگر بچه‌ام دنیا می‌آید». کمی سکوت می‌کند. سالن انتظار بیمارستان حالا ساکت‌تر شده است. اما صدای پرشور برزنونی هنوز به گوش می‌رسد: «وقتی این صحنه‌ها را می‌بینم، دیگر خستگی معنا ندارد. این‌ها همان لحظه‌هایی است که زندگی با آن معنا پیدایم می‌کند».

او از ایده‌هایی حرف می‌زند که یکی پس از دیگری در ذهنش جرقه می‌زند؛ ولی نیاز دارد به اینکه کسی باشد پای کار، تا با هم بتوان کاری کرد. اما بی‌تردید، نقطه اوج این مسیر، جایی است که ندای قلب یک مادر را می‌شنود. با چشم‌هایی که برق خاصی دارد. از یکی از شیرین‌ترین تجربه‌هایش می‌گوید: طرحی داریم به اسم «رؤیای مادری». یک کار جهادی در مناطق کم‌برخوردار برای کمک به درمان ناباروری. پارسال در محله بلال، طرح اصلاح تغذیه و درمان را اجرا کردیم.

منصرف کردند. آن‌ها گفتند، «اسامی همه فرزندان را روی کاغذی می‌نویسیم و شما یکی را با قرعه بردار؛ آیا حاضری آن یکی را از بین ببری؟» همسر که به بچه‌هایمان وابسته است، خیلی ناراحت شد. آن‌ها گفتند «فرزندی که الان در رحم این مادر است، مثل همان سه فرزند شماست و هیچ تفاوتی میان آن‌ها نیست. او هم حق حیات و زندگی دارد». آن موقع همسر کاملاً قانع شد. خانم برزنونی گفت «فرزند چهارم را نذر سرباز برای امام زمان (عج) کن». همین حرف باعث شد همسرم بپذیرد که بچه‌رانگه داریم. تازمانی که باردار بودم، به قول معروف نمی‌گذاشت دست به سیاه و سفید بزنم. همیشه خدا را شکر می‌کنیم که اتفاقی برای فرزندانم نیفتاد و الان هم ته تغاری خانه ماست.

مهسا، ۳۲ ساله، ساکن محله دروی همسر کم‌بشنواست و تحت پوشش بهزیستی، بارداری فرزند چهارم را خواسته بود. وقتی شوهرم متوجه شد، اصرار داشت که جنین را سقط کنم. دلهره داشتیم. یکی از اقواممان شماره من را به خانم برزنونی داد و موضوع را با او در میان گذاشته بود. بلافاصله با من تماس گرفت، سپس شماره تماس همسر را از من گرفت. چند مرتبه تلاش کردند حضوری به منزلمان بیایند اما همسرمان مانع می‌شد. مدام حرف از سقط می‌زد و اصرار داشت این اتفاق بیفتد. خانم برزنونی به اتفاق چند خانم دیگر بالاخره به خانه‌مان آمدند و با همسرمان صحبت کردند. درباره حق حیات همه موجودات زنده صحبت کردند و با یک سؤال همسرمان را

نذر کرده‌ام
فرزندم سرباز
امام زمان (عج) شود

